موضوع: علم حضوری و علم حصولی

وجه نامگذاری معقولات ثانیه به مفاهیم اعتباری

در جلسه قبل درباره اقسام سه گانه مفاهیم کلی بحث و گفته شد این مفاهیم یا از جنس مفاهیم ماهوی هستند که آنها را معقولات اولیه گویند و یا مفاهیم منطقی هستند که آنها را معقولات ثانیه منطقی نامیده می شوند و یا مفاهیم فلسفی هستند که آنها را معقولات ثانیه فلسفی می نامند. علامه طباطبایی معقولات اولیه را مفاهیم حقیقی و معقولات ثانیه را مفاهیم اعتباری نامیده اند.

سوال و جواب

چرا مرحوم علامه این مفاهیم را مفاهیم اعتباری نامیده است؟

در پاسخ باید دانست که مفهوم اعتباری کاربردهای متفاوتی دارد که از این قرار است:

1. یک کاربرد آن در مقابل اصیل است مانند اینکه بحث می شود آیا وجود اصیل است و ماهیت اعتباری و بالعکس؟ در اینجا اصیل به معنای منشا اثر بودن است (به عبارت دیگر آنچه واقعیت دارد و مابازاء عینی مفهوم ذهنی است). این کاربرد مربوط به عقل نظری در حوزه هستی شناسی است.

2. کاربرد دیگر اعتباری به معنای وهمی و غیر واقعی، در مقابل حقیقی و واقعی است. مثلا گفته می شود کلمه غول و سیمرغ بر یک موجود وهمی و خیالی بار می شود.

3. کاربرد دیگر آن در حوزه امور اجتماعی است، مانند مالکیت، ریاست، حاکمیت. این مفاهیم در روابط بین انسان ها معنا دارند و مربوط به حوزه عقل عملی است.

4. کاربرد دیگر آن در حوزه اخلاق است که بحث حسن و قبح مطرح می شود. در اینجا اعتباری در مقابل تکوینی است یعنی آنچه واقعیت عینی ندارد.

5. کاربرد دیگر آن - که در بحث ما نیز همین کاربرد مورد نظر است - در حوزه ذهن شناسی مطرح می شود و به چیزی که دارای ماهیت است و حقیقت آن نزد ذهن معلوم است، مفهوم حقیقی گفته می شود و مفاهیمی که کاشف از ماهیت نیستند و مربوط به ماهیت شی نمی باشند و به جنبه وجودی نظر دارند، مفاهیم اعتباری گویند.

علامه طباطبایی در وجه این نامگذاری توضیحی به صورت روشن بیان نکرده اند اما این بحث را در اصول فلسفه، مقاله پنجم، بحث مربوط به پیدایش کثرت در ادراکات بیان کرده اند. ایشان برای تبیین چگونگی پیدایش مفاهیم وحدت و کثرت برای ذهن، مثالی بیان کرده می گویند: ما با قوه بینایی خود با دو رنگ سفیدی و سیاهی آشنایی پیدا می کنیم. بعد که برگشته و به این دو مفهوم می نگیریم می بینیم هر کدام از این دو مفهوم، بر خودش منطبق است و لذا می توان گفت «سیاهی سیاه است» و یا «سفیدی سفید است». این فعل نفس است که به آن حکم گفته می شود. در مرحله بعد وقتی سیاهی را با سفیدی مقایسه می کنیم می بینیم اینها بر هم منطبق نیستند و می گوییم «سیاهی سفیدی نیست». حقیقت مفهوم «نیست»، نیافتن و حکم نکردن است اما به اشتباه این نیافتن را در قیاس با آن مفهوم «است»، یک حکم می دانیم و لذا حکم را به سلبی و ایجابی تقسیم می کنیم. مفهوم دیگری در اینجا شکل می گیرد از این دو مقایسه است (مقایسه سیاهی با سیاهی و نیز مقایسه سیاهی با سفیدی). در اینجا معنای وحدت برای ما پیدا می شود، و اینگونه به مفهوم وحدت و کثرت دست می یابیم.

در میان این مفاهیم بدست آمده، مفهوم اول و دوم، مفاهیم ماهوی هستند، اما چهار مفهوم دیگر، مفاهیم ماهوی نیستند هر چند مرتبط با ماهیت هستند.[[1]](#footnote-1) عبارت مرحوم علامه چنین است:

« ريشه‏هاى نخستين ادراكات و علمهاى حصولى‏

در نخستين بار كه چشم ما بر اندام جهان خارج افتاد (و البته اين سخن به عنوان مثال گفته مى‏شود وگرنه پيش از اين مرحله مراحل زيادى از حس- و به ويژه از راه لمس- پيموده‏ايم) و تا اندازه‏اى خواص مختلف اجسام را يافتيم، فرض كنيم يك سياهى و يك سفيدى ديديم (سياهى و سفيدى براى مثال اخذ شده و غرض دو خاصه حقيقى از خواص محسوسه اجسام است) مثلًا اول سياهى را كه با حركت‏ ابصار به وى رسيده بوديم و پس از وى سفيدى را ادراك كنيم و البته هنگامى كه سياهى را ادراك كرديم معناى وى را با تجريد از حس، ادراك نموده يعنى پيش خود بايگانى و ضبط كرده و پس از آن به ادراك سفيدى پرداختيم، و هنگامى كه با حركت دومى به سفيدى رسيديم هنگامى است كه سياهى را داريم، همينكه به سفيدى رسيديم سياهى را در آنجا نخواهيم يافت. و معلوم دومى را چون به جايى كه اولى را برده بوديم ببريم 1 مشاهده مى‏كنيم كه دومى روى اولى نمى‏خوابد چنانكه اولى روى خودش مى‏خوابيد و مى‏خوابد؛ يعنى مى‏بينيم سياهى با سياهى به نحوى است‏ و نسبتى دارد كه آن نسبت را ميان سفيدى و سياهى نمى‏يابيم و در نتيجه آنچه به دست ما آمد يك حملى است (اين سياهى اين سياهى است) و يك عدم الحمل؛ يعنى ذهن نسبتى كه ميان سياهى و سياهى بود ميان سياهى و سفيدى نمى‏يابد و به عبارت ديگر ميان سياهى و سياهى حكم ايجاد كرده و نسبتى درست مى‏كند ولى ميان سفيدى و سياهى كارى انجام نمى‏دهد و چون خود را در اولين مرتبه يا پس از تكرر حكم اثباتى، نسبت ساز و حكم درست كن مى‏بيند كار انجام ندادن (عدم الفعل) خود را «كار» پنداشته و نبودن نسبت اثباتى ميان سفيدى و سياهى را يك نسبت ديگر مغاير با نسبت اثباتى مى‏انديشد و در اين حال يك نسبت پندارى به نام «نيست» 1 در برابر نسبت خارجى «است» پيدا مى‏شود و مقارن اين حال دو قضيه درست شده: «اين سياهى اين سياهى است» و «اين سفيدى اين سياهى نيست» و حقيقت قضيه نخستين اين است كه قوه مدركه ميان موضوع و محمول، كارى انجام داده به نام «حكم» (اين اوست) و حقيقت قضيه دومى اين است كه ميان موضوع و محمول، كارى انجام نداده ولى اين تهيدست ماندن و كار انجام ندادن را براى خود «كار» پنداشته و او را در برابر كار نخستين، كار دومى قرار داده ( «نيست» در برابر «است») و چنانكه قوه نامبرده كار خود را كه حكم است با يك صورت ذهنى (اين اوست) حكايت مى‏كرد، فقدان كار را نيز به مناسبت اينكه‏ در جاى كار نشسته صورتى براى وى ساخته و حكايت كند ولى اضطراراً دومى را (چون به انديشه اولى ساخته شده) به اولى نسبت مى‏دهد (نيست نه است). (در مقاله‏هاى گذشته گفتيم كه هر خطا و امر اعتبارى تا مضاف به سوى صحيح و حقيقت نشود درست نمى‏شود). پس از درست شدن اين دو مفهوم (است، نيست) هنگامى كه قوه مدركه خاصه «نسبت» را كه قيام به طرفين است مشاهده مى‏كند، در قضيه سالبه (مانند «اين سفيدى آن سياهى نيست») نسبت سلب را به طرفين قضيه مى‏دهد و به وسيله همين كار هر يك از طرفين از آن يكى جدا شده و همديگر را طرد مى‏كنند و از همين جا معناى كثرت نسبى (يا عدد) را مى‏يابد چنانكه در قضيه موجبه چون طرفين را از اين معنى (كثرت يا عدد) تهى مى‏يابد به اين حال نام «وحدت» مى‏دهد و از همين جا روشن خواهد بود كه «كثرت» معنايى است سلبى و «وحدت» سلب سلب است ولى چون اين سلب سلب منطبق به نسبت ايجابى (است) مى‏باشد نسبت وحدت با نسبت ايجاب در مصداق يكى خواهد بود.

در اين كار و كوشش ذهنى شش مفهوم به دست ما آمد:

(1). مفهوم سياهى.

(2). مفهوم سفيدى.

(3). است.

(4). نيست.

(5). كثرت نسبى.

(6). وحدت نسبى

مفهوم 1 و 2 (سياهى و سفيدى) را كه ادراك نموديم خود مهيت بودند يعنى خود واقعيت خارج بودند (هر چه هستند همان‏اند كه هستند) و در عين حال كه خود واقعيت خارج مى‏باشند اين فرق را با واقعيت خارج دارند كه واقعيت خارج آثارى مستقل از ذهن و ادراك دارد ولى اين مهيتها فاقد آن آثار مى‏باشند و فرق ميان مهيت و واقعيت خارج همين است كه واقعيت، آثار خارجى دارد ولى مهيت، فاقد آن آثار است.

و از اين روى مى‏توان گفت كه ما كنه سواد و بياض را نائل مى‏شويم يعنى سواد و بياض هر چه هستند (در ذات خود) همان‏اند كه پيش ما هستند نه آنچنانكه سوفسطى يا قائلين به اشباح در وجود ذهنى مى‏گويند، زيرا آنان مى‏گويند «سواد و بياض كه پيش ما هستند همان‏اند كه هستند» و ميان اين دو سخن فرق بسيار است.

مفهوم سوم (است) كه مفهوم حكم است. چنانكه بيان كرديم خود حكم، فعل خارجى نفس است كه با واقعيت خارجى خود در ذهن ميان دو مفهوم ذهنى مثلًا، موجود مى‏باشد و چون نسبت ميان موضوع و محمول است وجودش همان وجود آنهاست. از يك سوى از واقعيت خارج حكايت مى‏كند (يعنى نسبت به خارج بى اثر است) و از يك سوى خودش در ذهن يك واقعيت مستقلى دارد كه مى‏توان خودش را محكىّ عنه قرار داد 1.

و از اين جهت ذهن به آسانى مى‏تواند از اين پديده كه فعل خودش مى‏باشد مفهوم گيرى نموده و او را چنانكه گفته شد با يك صورت ادراكى حكايت نمايد؛ و با اين حال نمى‏توان او را در صف ساير مهيات قرار داد زيرا آنچه براى او واقعيت به شمار مى‏رود (حكم- فعل ذهنى) ذهنى است نه خارجى داراى آثار خارجيه. و مفهوم چهارم (مفهوم «نيست») چنانكه پيشتر گفتيم به واسطه يك اشتباه و خطاى اضطرارى (ضرورى) كه دامنگير ذهن مى‏شود از حكم ايجابى (است) گرفته مى‏شود، پس او نيز مانند حكم ايجابى «مهيّت» نيست ولى مى‏توان گفت از مهيت گرفته شده. و مفهوم پنجم و ششم (مفهوم كثرت نسبى و وحدت نسبى) چنانكه دانسته شد از مفهوم «نيست» گرفته شده، اگر چه مهيت نيستند ولى متكى به مهيت مى‏باشند.

پس، از اين بيان روشن شد كه برخى از اين مفاهيم ششگانه «مهيّت» مى‏باشد، مانند سياهى و سفيدى كه از واقعيت خارجى حكايت مى‏كنند يعنى خود همان خارجند با اين فرق كه منشأ آثار نيستند. و برخى ديگر مهيت نيستند زيرا از يك امر ذهنى حكايت مى‏كنند كه با واقعيت خودش با امور ذهنيه متحد است و آن واقعيت «حكم» است كه يك واقعيت دو جانبه است و به واسطه وى ما مى‏توانيم يك نوع راهى به خارج از ذهن پيدا كنيم. پس اين گونه مفاهيم اگر چه مهيت و حاكى از خارج نيستند ولى يك نوع وصف حكايت براى آنها اثبات نموده و اعتبار كاشفيت و بيرون نمايى را به آنها مى‏دهيم و از همين روى نام «اعتبارى» روى آنها مى‏گذاريم.

از بيان گذشته نتيجه گرفته مى‏شود كه: اولًا ادراكات منقسم مى‏شوند به دو قسم: تصور، حكم؛ و اين همان تقسيم ادراك است به تصور و تصديق كه در مقاله 4 گذشت؛ و ثانياً مفاهيم تصوريه (ادراكات تصورى) منقسم مى‏شوند به دو قسم: مهيات، اعتباريات».[[2]](#footnote-2)

شهید مطهری در مورد نام گذاری اعتباری از سوی مرحوم علامه می فرماید: « اين اعتباريات را كه اعتباريات فلسفى و انتزاعى است با اعتباريات اجتماعى و اخلاقى كه در مقاله 6 بيان مى‏شود و صرفاً قرار دادى است نبايد اشتباه كرد».[[3]](#footnote-3)

بنابراین، اعتباری بودن، یک اصطلاح است که مرحوم علامه برای مفاهیم ثانیه منطقی و فلسفی به کار برده است. ادامه بحث انشاءالله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. اصول فلسفه، علامه طباطایی، مقاله پنجم، ص 42- 53 [↑](#footnote-ref-1)
2. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج6، ص 285- 295 [↑](#footnote-ref-2)
3. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج6، ص 295 [↑](#footnote-ref-3)